

نقش مذهب !

تمدن چیست ؟ نهادهای اجتماعی - اخلاق و قانون
منهای خدا - بررسی عقاید مخالف - پاسخ اصولی و
کلی - نگاهی به تعلیمات عالیة اسلام

در شماره هفتم این سالنامه وزین ، پیرامون رابطه انسان و مذهب ، در گذشته و حال و آینده ، بحث کردیم ، اگر چه شایسته است آن بحث را با بحثی در پیرامون سر نوشت مذهب در آینده ، تکمیل کنیم زیرا آنچه در آن مقاله شرح دادیم ، بیشتر ناظر بگذشته مذهب و مختصری هم ناظر بوضع کنونی و آینده آن بود ، اما راجع بسر نوشت مذهب ، در آینده بحثی بمیان نیاوردیم و حق هم همین بود ، زیرا این رشته خود ، سردراز دارد و دست کم باید در يك مقاله مستقل ، ضمن بحث و پژوهشی دامنه دار ، مورد بحث قرار گیرد ، لکن از آنجا که وعده کرده ایم در اولین فرصت ، بحث خود را در پیرامون «نقش مذهب» مطرح کنیم ، ناگزیریم باین وعده ، جامه عمل بپوشانیم و دنباله این بحث را بفرصتهای دیگر موکول کنیم ، شاید - مسیر بحث ما بر خلاف انتظاری که خوانندگان محترم دارند ، باشد و این بواسطه آن است که ما از دریچه چشم جامعه شناسی و تحقیقات آن ، مذهب را بررسی میکنیم ، بنا بر این قبلا پوشش میخواهیم و اکنون دنباله بحث . . .

تمدن چیست؟!

شاید برخی از خوانندگان ، از اینکه ما در مقدمه این بحث ؛

بسراغ بررسی مفهوم و اهمیت تمدن رفته‌ایم ، در شکفت بمانند بویژه کسانی که دین را از زندگی و اجتماع جدا میدانند و معتقدند که پیروان دین ، زاهدان و پارسایانی هستند که «گاهی معتکف دیر !» و زمانی «مست خرابات نشین !» هستند و بنا براین هیچ ارتباطی میان دین و تمدن نیست .

ولی امیدواریم تا وقتی که پاسخ اشکال خود را درمی‌یابند ، کمی صبر و حوصله نشان دهند ، و نویسنده را تنها نگذارند .

برخی از کلمات ، بقدری در زندگی ما عادی و مأنوس شده‌اند که شاید کمتر بفکر بررسی و درک مفهوم صحیح آن بقیسیم. کلمه تمدن (یا - Civilization) نیز از این نوع ، کلمات است ، ولی نویسنده ناگزیر است بخاطر هدف مهمی که دارد ، کمی خواننده محترم را بتفکر درباره آن وا دارد و او را مدعن سازد که آنقدرها هم معنی کلمه روشن و بدیهی نیست .

باید دانست که تمدن ، امری پیچیده و حتی بر اثربستگی بعوامل گوناگون ، ناپایدار است و بر اثر از کار افتادن یکی از عوامل ، تمدن هم راه فنا و زوال پیش می‌گیرد ، آنگاه پس از قرن‌ها باستان شناسان باید کیفیت آن را درسنگ نبشته‌ها و موزه‌ها و حفاری‌ها و ... مطالعه کنند . بالعکس پیشرفت و نیرومندی آن عوامل ، در پیشرفت و عظمت تمدن ، کاملاً مؤثر خواهد بود ، بنابراین ؛ تمدن وابسته بعواملی است که ضعف آن عوامل وسیله انحطاط تمدن و قدرت آن ، وسیله عظمت و پیشرفت تمدن خواهد بود .

متفکرین اجتماعی معتقدند که تمدن ، ترکیبی است از : امنیت

فرهنگ ، نظم و آزادی ، منظور از امنیت ، امنیت سیاسی و امنیت اقتصادی است ، امنیت سیاسی از راه قانون و اخلاق و امنیت اقتصادی از راه استمرار محصول و مبادله ، و فرهنگ بوسیله تسهیلاتی که برای رشد و انتقال لازم است ، تأمین میشود ، بالاخره اگر در اجتماعی نظم و آزادی حکمفرما نباشد چنین اجتماعی از نعمت تمدن محروم خواهد بود .

بدین ترتیب ، عوامل سازنده تمدن را شناختیم و دانستیم که این معجون ، تاچه حد . تحت تأثیر عوامل مختلف ؛ میتواند باوج خود برسد یا دستخوش فنا و زوال گردد .

اکنون می پرسیم : آیا مذهب و تمدن ، نسبت یکدیگر چه ارتباطی دارند ؟ با توجه بگفته فوق و ترکیب تمدن از عوامل مختلف ، شاید شما بتوانید پاسخ این پرسش را تا حدودی پیش خود حدس بزنید و دور نمای راهی را که نویسنده قصد دارد در این مقاله ، بیمایید ، در برابر خویش بنگرید ، آری مسلم است که آن امنیت سیاسی که از راه قانون و اخلاق ، نصیب انسانها میشود و آن نظم و آزادی که دو عامل مؤثر پیشرفت تمدن میباشد ، همیشه در پرتو مذهب و اتکای فکری و روحی انسان بمبداء لایزال عالم طبیعت ؛ تأمین شده اند ، اکنون باید دید در حال حاضر نیز مذهب ، موقعیت دیرینه خود را همچنان حفظ کرده ، یا از دست داده است .

بدون تردید ، تمدن که ساخته اندیشه و ذوق انسان است ، نه تنها نمرده و از میان نرفته است ، بلکه بعقیده دانشمندان ، همیشه در حال استمرار است و هیچگاه دچار وقفه یا زوال نشده و نخواهد شد ، فقط ممکن است از سرزمینی بسرزمین دیگر منتقل شود ، این انتقال ؛ ناشی از این است که آن سر-

زمین ، بواسطهٔ واجد نبودن شرایط رشد و تقویت عوامل تمدن ، از آن محروم شده است و در همان حال ، منطقه ای دیگر ؛ باید رفتن تمدن و داشتن شرایط رشد آن ، عوامل سازندهٔ تمدن را تقویت و وسایل استمرار و پیشرفت آن را فراهم میکند ، حتی معتقدند که اگر روزی انسان کنونی از بین برود ممکن است با پیدایش نژادی برتر ، همچنان راه ترقی را بیسما ید .

در حقیقت مراحل مختلف تمدن . بسان حلقه های يك زنجیر هستند که از دو طرف ، با حلقه های دیگر ارتباط دارند . تمدن یونانی که خود وارث تمدن مصر ، ایران ؛ بابل ؛ آشور و .. . است و پنج قرن پیش از میلاد مسیح ، ظهور کرد ؛ نمرده است ، منتهی ؛ همینکه آن سرزمین نتوانست وسائل رشد آن را فراهم کند ؛ از جای دیگر یعنی رم سر بر آورد و برای مدتی بر شد خود ادامه داد ، و یل دوران ت می نویسد : «تمدن رومی» زمین را مانند غول قوی هیکلی بیمود ، چندان که بخاطر کسی نگذشت که روزی ممکن است از کار بیفتد ، اما چیزهای نامحسوسی ؛ مانند کاهش مولید و از کار افتادن خاک ، آن را بوی رای کشاند . چیزی از آن نماند ؛ جز خاطرۀ جبارانی بر ای پیروی از آنها ! کرت و دولت یهود و قریطاخیه و آشور و بابل و پارس ، همه رفتند ، همه مانند خدایانی شدند که بندگان خود را از دست داده باشند و با معا بدی که دیگر محل پرستش نباشند ، بلکه تماشاگه تماشاچیان شوند ، همه گرفتار پنجهٔ مرگ شدند» (۱)

اگر بخواهیم سیر تمدن را بهمین ترتیب دنبال کنیم ؛ بازمی بینیم طولی نمیکشد که خورشید تمدن از افق جدیدی سر بر می آورد و چند قرنی در حوزهٔ سرزمینهای مسلمان نشین ، بر شد و توسعه می پردازد ، این همان تمدن

یونانی و رومی است که اکنون در سرزمینهای اسلامی مجال پیشرفت و توسعه پیدا کرده است، در کتاب «محمدنیزم» (۱) می نویسد: «در پایان قرن دهم (میلادی) مساحت جغرافیائی اسلام کم وسعت تر از سال ۷۵۰ (میلادی) بود ولی تمدن نیرومندی که در حیات معنوی، درخشان و غنی بود و در زندگی اقتصادی سرمایه گذاری میکرد، بنیانگذاری شده بود، این تمدن، بوسیلهٔ يك حقوق نیرومندی که سراسر، تجسمی مرئی از قدرت مادی و معنوی اسلام بود، استحکام می یافت» (۲)

نویسندهٔ دانشمند الجزایری مینویسد: «میراث فرهنگی بزرگ و ارزنده ای که تمدن اسلامی آنرا ایجاد کرد و برای بشریت؛ بارمغان آورد، دارای شواهد و دلایل غیر قابل انکاری است، که این فرهنگ در روزگار درخشان و طلایی مسلمانین، از طرز تفکر اسلامی بطور کامل برخوردار بوده و از همین جهت، مبارزات و پیشرفتهای آن همیشه و در همهٔ موارد، بایک نوع احساس قانونی بوده است» (۳)

بالاخره روزی فرارسید که خورشید تمدن، از سر زمینهای اسلامی هم افول کرد و در اروپای قرون وسطایی خواب آلود، درخشیدن گرفت و بتدریج مردم آن سامان را بیدار و هشیار ساخت و تا امروز، همچنان در آن سرزمین نورافشانی میکند.

بدست آوردن علل برجیده شدن اساس تمدن از ممالک اسلامی، خود احتیاج به بررسی و تحقیق مفصلی دارد و همین امر سبب شده است که برخی از نویسندگان اسلامی معاصر؛ دست به تحقیقاتی بزنند که بدون شک، کوششهای

Mohammadanism (۱)

(۲) ترجمه از متن انگلیسی - ۳ مجله مکتب اسلام شماره ۹۶ صفحه ۲۲ -

پی گیر آنها بکشف بسیاری از معماها کمک میکند .

بدون تردید ، عواملی پیدا شدند که تمدن رادر دنیای اسلام، متوقف ساختند، ولی باید دید ، این عوامل چیست؟ بگفته یکی از دانشمندان ، از آن هنگامی که جبر علمی (۱) (که امر و یکی از اصول متقن علوم جدید و باصطلاح ؛ از اصول موضوعه است) در میان مسلمین بدست فراموشی سپرده شد و اشاعره آن را مبدل بجبر تکلیفی ساختند و این عقیده ، که : انسان را «طوطی صفت، در پس آینه داشته اند و آنچه استاد ازل گفت بگو ، میگویند!» در میان جامعه اسلامی رایج شد، خورشید فروزان تمدن اسلامی در سراسر اسیب افول قرار گرفت .

البته ما نمیخواهیم تمام گناهان را بگردن همین یک عامل بیندازیم، اسلام این کار صحیح نیست. بخصوص در مسائل اجتماعی که نیاز به تعمق و مطالعه بیشتر و بررسی عوامل و علل گوناگون دارد .

ما بقول گوستاولوبون (۲) ششصدسال استاد مسلم اروپائیان بوده ایم!

در عین حال - ویل دورانت می نویسد: اضمحلال تمدن اسلامی از حوادث بزرگ تاریخ است، اسلام طی پنج قرن ، از سال ۸۱ هجری تا ۵۹۷ هجری ، از لحاظ نیرو و نظم و بسط قلمرو اخلاق نیک و تکامل سطح زندگی و قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی و ادبیات و تحقیق علمی و علوم و طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود «(۳) دو تاریخدان و فیلسوف مذکور ، در اینکه آیا اعتقاد بجبر در انحطاط مسلمین مؤثر بوده یا نبوده، اختلاف نظر دارند ، ویل دورانت آن را مؤثر و گوستاولوبون غیر مؤثر می داند .

(۱) Determinism (۲) تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحه ۷۵۱

(۳) تاریخ تمدن جلد ۱۱ صفحه ۳۱۷

همان کتاب «محمد فیزم» مینویسد: «آنچه در بالا طراحی شد، بیشتر بوسیله بلیه‌هایی که یکی بعد از دیگری در آسیای غربی در قرنهای ۱۳ و ۱۴ (میلادی) واقع شد، سرعت گرفت؛ نخستین تهاجم از طرف کفار مغول؛ آستانهای شمال شرقی راطی سالهای ۱۲۲۰ و ۱۲۲۵ (میلادی) ویران کرد، موج دوم، ایران و عراق را اشغال کرد؛ خلافت تاریخی بغداد را در سال ۱۲۵۸ (میلادی) بر انداخت و تمام دنیای شرقی اسلام را بجز مصر، عربستان و سوریه، خراجگذار امپراطوری وسیع مغول ساخت؛ بقیه بوسیله دسته‌های نظامی ترکی و بردگان قبیچاقی، بردگانی که نیروی سیاسی را در مصر بتصرف درآوردند، نجات یافتند، تحت حکومت بردگان، تمدن قدیمی اسلامی عربستان برای مدت دو قرن و نیم بر شد خود در هنرهای مادی (مخصوصاً معماری و فلزکاری) ادامه یافت ولی توأم با یک زوال تدریجی نیروی عقلی و معنوی» (۱)

یکی از نویسندگان عرب، کتابی بنام: «لماذا اتاخر المسلمون» برشته نگارش کشیده است؛ وی پس از نگارش يك سلسله مطالب، فصلی تحت عنوان: «مهمترین علل عقب افتادگی مسلمان» ترتیب داده است، در این فصل مهمترین علل عقب افتادگی مسلمان را جهل، علم ناقص، فساد اخلاق-مخصوصاً فساد اخلاق زمامداران اسلامی و علمایی که ریزه خوار خوان احسان آنها هستند و همچون گرگی که در لباس میش، رفته باشد، ظاهری فریبنده و باطنی مخوف و دهشتناک دارند! - ترس، نومیدی و ... میدانند.

(۱) ترجمه از متن انگلیسی.

در فصلی دیگر تحت عنوان: «اسباب انحطاط مسلمین (۱) در عصر اخیر» مهمترین علل انحطاط مسلمین را در این عصر، بی اعتمادی آنها بخویش میداند و معتقد است که در حقیقت، عقدهٔ حقارت، مایهٔ تباهی آنها شده، همچون خوره، عقل و جان آنها را میخورد، در حال حاضر، مسلمین جهان در برابر اروپائیان، خود را کمتر از آنچه بوده هستند می پندارند و همین امر بشکست سیاسی و اقتصادی آنها کمک بسیار کرده است، علی (ع) در بارهٔ جنگ صفین میفرماید: «بهر سواری حمله می بردم اطه مینان داشتم که او را خواهم کشت، او نیز اطه مینان داشت که بدست من کشته خواهد شد، پس من و او به شکستش کمک می کردیم» آری عقدهٔ حقارت انسان را تباوه نایب بودمی کند و بطور خود نا آگاه، او را بدست نابودی می سپارد.

۱- در اینجا بد نیست اشاره کنیم که اصطلاح «مسلمان» یک اصطلاح بیگانه است و بهتر است از آن اجتناب شود، در صفحه ۱۱ کتاب «محمد نیزم» (متن انگلیسی) می نویسد: «کلمهٔ اسلام بالاخره بوسیلهٔ محمد. بعنوان نامی مشخص از ایمانی که او تبلیغ میکرد، پذیرفته شد، این کلمه، باین معنی است که انسان خودش و هر چه متعلق باوست بخداوند بزرگ تفویض کند، هو او خواه اسلام معمولاً بوسیلهٔ صفت «Muslim» که یک جرح و تعدیل اروپائی از Moslem است معرفی میشود، ایرانیان، عنوان Musalman که از Mussulman هندو انگلیسی و Musulman فرانسوی گرفته شده است پذیرفته اند، مسلمانان امروزی اصطلاح Mohammedan یا Mohammedanism که بنظر آنها دال بر عبادت محمد است همچنانکه Christianity و Cristiana دال بر عبادت مسیح است، دوست نمیدارند، غالب این است که خود نویسندهٔ کتاب مذکور همواره کلمه «مسلم» بکار می برد، نه «مسلمان»!

بهر حال امروز ، تمدن ، بساط خود را در سرزمینی دیگر گسترده است ، ولی آیا همیشه در آنجا خواهد بود و ستارهٔ تمدن اروپائیان هرگز افول نخواهد کرد؟! این سؤال است که حتی خود اروپائیان ، گاه و بیگاه بآن جواب منفی میدهند ، «شپنگلر» آلمانی چنین می گوید : «شمامی میرید ، من در همهٔ شما نشان خاص سقوط و زوال را می بینم ، مؤسسات و دموکراسی و فساد و شهرهای بزرگ و علم و هنر و سوسیالیسم و الحاد و فلسفه و حتی ریاضیات شما درست ، همان صفات مشخصهٔ مراحل مرگ اقوام گذشته را دارد ، قرن دیگر و تمدن دیگر ، در سرزمینهای دور از شما بر پا خواهد شد ، این دوره ، دورهٔ اسکندرانئ شماس است» (۱)

يك مصر شناس بزرگ ، بنام : «فیلندرس پیتری معتقد بود که : «آمیزش نژادها مقدمهٔ ضروری هر تمدنی است» (۲) و نیز معتقد بود که : «تمدن اروپائیان در نتیجهٔ آمیزش دائمی آنها و با نجالال می رود» (۳) و یل دورانت ، از کسانی دیگر نیز نام می برد که بقول خودش در بارهٔ زوال تمدن اروپایی . با دیگر نوحه گران شیون آغاز کرده اند (۴) .

از کجا معلوم است که روزی این تمدن بساط خود را از اروپا و آمریکا برنچیند و بار دیگر بمهد نخستین خود ، مشرق و بدامن مام فرتوت و سال - خوردهٔ خویش آسیا باز نگردد ، بررسی تاریخ تمدن ، ما را بچنین آینده ای امیدوار میسازد و نشان میدهد که هرگز تمدن خود را د يك نقطه نمیخکوب نکرده است و بنا بر این در آینده نیز نخواهد کرد .

۱- لذات فلسفه صفحه ۳۱۸

۲-۳ و ۴- لذات فلسفه صفحه ۳۱۵

نهادهای اجتماعی

ظاهر آکلمه نهاد که برخی هم بجای آن مؤسسه یا تأسیسات، استعمال میکنند، برای اکثر خوانندگان مجمل باشد از اینرو ناگزیریم مختصر توضیحی در باره آن بدهیم، بعقیده سمنوکلر: «آداب و رسوم، نسبت بجامعه همان اهمیتی را دارند که یاخته‌ها نسبت ببدن دارند» در اینصورت، تأسیسات بمنزله استخوانها و نسوج جامعه بشمار می‌روند، کیدینگر می‌گوید: «تأسیسات، عبارت از اعضای هستند که بارزترین قسمتهای میراث نسلهای گذشته بشر را حفظ کرده‌اند و بهمین جهت است که تأسیسات در مطالعه جامعه شناسی، مقامی بسیار شامخ دارد» (۱)

عمده تأسیسات اجتماعی، دین، خانواده و دولت است، بعقیده برخی، پیشرفت تمدن، بآمیزش و با آمیزش و اصلاح نژاد، بستگی دارد ولی ویل دورانت می‌گوید: «باید برای انتقال تمدن و گسترش آن، بیشتر بر محیط و تربیت تکیه کنیم، نه بر نسب‌نامه، وراثت در تربیت و تعالی يك نژاد، عامل حقیری است، تطور امر بیولوژیکی نیست، بلکه امر اجتماعی است، دودمان و تبار سالمی بدهید و بقیه را برعهده مدارس خوب بگذارید» (۲) و بازمی‌گوید: «پیشرفت، بروشهای انتخاب نژاد، کمتر بستگی دارد و بیشتر بسته بچگونگی مؤسسات است» (۳) در حقیقت وی معتقد است که پیشرفت تمدن، بعقده تربیت و حکومت و از راه انتخاب طبیعی و از میان رفتن ضعیف بوسیله قوی نیست، بلکه بوضع کنونی مؤسسات اجتماعی یعنی دین، خانواده و دولت، بستگی دارد؛ اینها از قرنهای پیش

۱ - جامعه‌شناسی ساموئیل کئینیک صفحه ۱۲۷

۲ و ۳ - لذات فلسفه صفحه ۳۲۵

بنیادگذار و پشتیبان پیشرفت انسان بوده اند ، در مورد اهمیت خانواده ، جامعه شناسان تا آنجا پیش رفته اند که میگویند: «**با انحلال خانواده تمدن هم از میان خواهد رفت**» اکنون ملاحظه می کنیم که امروز خانواده ها دستخوش تزلزل شده اند ، دیگر آن ثبات و اطمینان ، از خانواده ها رخت بر بسته است ، آمیزش زن و مرد ، نه همیشه از دواج و نه همواره برای تولید فرزند است ، مدارس ؛ کودکان را از دست مادران می گیرند و دولت ها قدرت را از دست پدران ، بقول ویل دورانت : «آنچه از رسم قدیم مانده است یکی خوابگاه است و دیگری احساس ناپایداری که زن را بمراد می پیوند و پسران و دختران را بدلهای جوانشان » (۱)

در اروپا و امریکا قدرت کلیسا بسختی رو بکاهش گذارده است ، کار بجائی رسیده است که اولیای کلیسا برای جلب مردم ، ناچار شده اند **کلیسا را هم بشکل و شباهت کاباره ها و کافه ها در آورند!** کلیسایی که روزی با قدرت دولتها ، همچشمی میکرد و سلطنت الهی را با **سلطنت زره نیمی بهم آمیخته بود!** امروز در دست دولتها بازیچهای بیش نیست و ناگزیر است خود را تحت الشعاع قدرت دولتها قلمداد کند تا بقایش تضمین گردد .

در سایر قسمتهای جهان نیز ، کما بیش وضع بهمین منوال پیش می رود ، میان دو قدرت دولت و دین ، کشمکش است و هر کدام برای تسلیم دیگری تکاپو میکنند .

فرض کنیم دولت ها چنان پیشروی کنند و قوی گردند که قدرت خانواده و دین را در خود هضم نمایند و تشکیلات آنها را درهم بکوبند و سرانجام تنها

مؤسسه‌ای شود که به تنهایی تمام وظائف دینی و خانوادگی را بر عهده گیرد؛ آیا در این صورت، چه پیش خواهد آمد؟ آیا دولت‌های توانمند کاری را که دین و خانواده در گذشته انجام میدادند و نقشی را که در پیشرفت تمدن ایفا میکردند، به تنهایی انجام دهند؟! **اخلاق و قانون منهای خدا**

ما در آغاز بحث، یکی از عوامل تمدن را امنیت بحساب آوردیم و سپس امنیت را با امنیت سیاسی و امنیت اقتصادی تقسیم کردیم و گفتیم امنیت سیاسی از راه اخلاق و قانون، تأمین میشود، پس ضمانتهای اخلاقی و قانونی عامل عمده پیشرفت تمدن انسانی است، اما اخلاق و قانون بدون دین، مانند آتشی است از دور که روشنی نمی بخشد، دین بزرگترین عاملی است که ضامن اجرای اخلاق و قانون است، حتی بقول جامعه شناسان، دین همواره پشتیبان خانواده بوده و هست، زیرا تنها خانواده است که میتواند عقائد مذهبی را به نسلهای نومنقل سازد و ایمان مذهبی را تحکیم نماید، بالعکس با روش دولتها چندان میانه خوبی ندارد، مگر اینکه «هر ز میان دین و سیاست» مشخص و دولت نیز مجری حقیقی ایده‌های مذهبی باشد و یا بقول افلاطون: «دولتی روی کار آید که در آن حاکم حکیم و حکیم حاکم باشد».

در حال حاضر این کشمکش‌ها منجر به پیشرفت دولت و ضعف و زوال سریع ضمانتهای دینی شده است، اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا دولت می‌تواند نظم اجتماعی را که پایه و اساس تمدن است، بی - همکاری دین نگه دارد؟ اگر اخلاق؛ فقط بر تربیت نباشد و از نیروی لایزال مافوق طبیعت، الهام نگیرد، آیا می‌تواند زنده بماند؟! آیا

مدرسه و کودکستان ، می‌توانند جای معبد و خانواده را بگیرند ؟ !
 و بالاخره آیا علم بی‌ایمان و اطلاعات بدون وجدان ، میتواند نقشی مهم و
 حساس ، در پیشرفت تمدن ، ایفا کنند ؟ ! .

ظاهراً پاسخ همه این سؤالها منفی است ، البته در محیطهایی که
 مازندگی میکنیم ؛ هنوز این مطالب ، چندان مصداق پیدا نکرده است ،
 ولی با همین مختصر شاید توانسته باشیم دورنمایی از سیمای اروپا و آمریکا را
 ترسیم کنیم ؛ همان اروپا و امریکائی که امروز مهد تمدن هستند و چشم‌مارا
 خیره کرده و دل ما را ربوده‌اند ! ، در این باره بهتر است رشته سخن را
 بدست فیلسوف جامعه شناس امریکایی و بل دورانت دهیم ، وی مینویسد:
 « ولی آیا دولت چنان قدرت و پایه اقتصادی و اخلاقی دارد که بتواند همه
 موارد علمی و اخلاقی و هنری يك قوم را که عصاره و تار و پود تمدن اوست ؛
 حفظ کند و بر آن بیفزاید و بآیندگان منتقل کند و یاد دولت ، با ما شین کنونی
 که دارد ، بخودی خود بدستهایی از طبقه دوم و سوم خواهد افتاد که علم
 در نظرشان کفر است و هنر سری غریب و بیگانه ؟ ! چرا بزرگترین شهرهای
 امریکا کوچکترین مردان حکومت میکنند؟ چرا راه اداره از گذر تشکیلاتی
 است که فاقد حسن سیاست و وطن خواهی و دلسوزی است ؟ چرا فساد و تقلب
 در انتخابات و حیف و میل اموال عمومی چنان شایع شده است که کشف و
 آشکار شدن آن دیگر اثری در تحریک خشم و عمل مردم ندارد ؟ چرا
 عمل اساسی دولت ؛ امروز منحصر شده است بجلوگیری از جرائم ؛ و چرا
 دولت در عین معاهدات صلح تدارك جنگ می‌بیند ؟ این دولت ؛ همان
 مؤسسه‌ای است که کلیسا و خانواده باید حمایت از تمدن را بعهده او واگذار

کنند؟ (۱)

ظاهراً با توضیحاتی که تاکنون داده یا از دانشمندان نقل کرده‌ایم؛ تا حدودی خواننده گرامی را به هدف خویش آشنا کرده‌ایم، با توجه به اینکه تمدن؛ فنا پذیر نیست و در عین حال، بعوامل گوناگونی بستگی دارد، چنین می‌فهمیم که مذهب، همواره در پیشرفت تمدن، نقش حساسی به عهده داشته و دارد، ساموئیل کئینیک، پس از نقل یک سلسله مطالب؛ مینویسد: «اما از انصاف نباید گذشت که مذهب؛ خدمات بزرگی نیز انجام داده است که خود سبز و کلر، برخی از آنها را بر شمرده‌اند، مانند تأمین کار و اندوختن ثروت و ایجاد یک طبقه مرفه و بوجود آوردن طبقه طلبه علوم دینی که اغلب وقت خود را صرف پرداختن به سر و فرهنگ میکردند؛ همین طلبه‌ها بودند که پایه‌های طب و حتی علم را پی نهادند» (۲) اگر ما مانند «سامی روبرتسن اسمیت» معتقدیم که مذهب، عبارت از: «یک ترس مبهم، از قوای نامرئی» و یا «فرزند وحشت و هراس» نیست، بلکه عبارت از: «رابطة کلیه افراد یک جامعه با قدرتی که نیکی جامعه را می‌خواهد و حافظ مقررات و نوامیس و نظم اخلاقی آن است» (۳). اگر ما مانند سبز و کلر معتقدیم که: «دوام مذهب در طی قرون متمادی با وجود همه تحولات جوامع، گواهِ بوجود ارزش فنا پذیر است» (۴) پس باید تصدیق کنیم که هیچ اخلاق و قانونی بدون مذهب، نمیتواند دوام یا بدو طبعاً

۱- لذات فلسفه صفحه ۳۲۶ و ۳۲۷.

۲) جامعه شناسی ساموئیل کئینیک صفحه ۲۲۱ - (۳) همان ماخذ

صفحه ۱۹۶.

۴) همان ماخذ صفحه ۲۲۱.

هیچ تمدنی هم بدون اخلاق و قانون و نظم ، قابل پیشرفت نیست .
 ساموئیل کئینیک می گوید : « مذهب نقش بزرگی در تشویق و پرورش
 اصول اخلاقی بازی می کند ... همچنین رهبران مذهبی که بنام خدا و عظ
 می کنند ، در تلطیف و تقویت اصول اخلاقی مؤثر هستند» (۱) برخی از
 جامعه شناسان معتقدند که مذهب ، تنها فضائل اخلاقی را تقدیس میکند
 و بآنها نظم و ترتیب می دهد ؛ سبز و کلر میگوید : « شاید بهترین خدمت
 مذهب ، بوجود آوردن پایه های نظم و انضباط باشد ؛ زیرا بشر در دوران
 اولیه زندگی نیاز فراوان بنظم داشته است» (۲) در اینجا ما ناگزیریم بر
 گفته این دو جامعه شناس ؛ این نکته را اضافه کنیم که : بشر در دوران
 کنونی نیز نیاز فراوان بنظم دارد ؛ بلکه بمراتب ؛ **فراوان تر از دوران**
اولیه ! زیرا زندگی ماشینی و تکنیک عصر حاضر چنین نیازی را سبب
 میشود ؛ قطعاً بدون نظم پایه ها و اساس هر برنامه ای متلاشی میگردد ،
 بهمین جهت می بینیم دانشمندان جدید خود سبیل نظم و انضباط هستند ،
 درباره کانت آلمانی نقل کرده اند که او بقدری منظم بوده که هر گاه از خانه
 خارج میشد ، مردم ساعتهای خود را تنظیم میکردند ، با اینهمه خود او
 میگوید : « دو چیز روح را باعجاب می آورند و هر چه اندیشه و تأمل بیش
 کنی ، اعجاب و احترام نسبت بآن دو چیز همواره تازه و افزون میشود ؛ یکی
 آسمان پرستاره که بالای سر ما جا دارد ، دیگر قانون اخلاقی که در دل ما
 نهاده شده است» (۳) بدون شك او از مؤمنین بخدا و مذهب است ، خود او
 میگوید : « از هر گ باك ندارم و اگر بمن خبر دهند که امشب میمیری خواهم

(۱) همان ماخذ صفحه ۲۱۳ . (۲) همان ماخذ صفحه ۲۱

(۳) سیر حکمت در اروپا صفحه ۱۲۲ جلد دوم.

گفت فرمان خدا راست ، اما خدا نکند کسی بگوید يك تن بسبب توروز گارش تلخ شده است» (۱) .

بررسی عقاید مخالف

ممکن است برخی تصور کنند که: در حال حاضر که تمدن بشری باوج خود رسیده است و انسانها هر روزه شاهد پیشرفتهای عظیم و شگفت هستند، در دنیایی که قلب مصنوعی بجای قلب طبیعی انسان می گذارند، درد نیایی که قلب انسان مرد را برمی دارند و بجای قلب افرادی چون «واشکالنسکی» ها میگذارند و بیمار ، بر اثر این جراحی معجز آسا حیات مجدد خود را بدست می آورد (۲) درد نیایی که حتی برخی از انواع سرطان؛ مانند سرطان خون ، درمان میشود (۳) و بالاخره درد نیایی که نقشهٔ تسخیر ماه و کرات دیگر آسمانی ، در دست تهیه است ؛ چه جای این حرفها و بحثهاست؟! مگر نه دنیای کمونیست ، با اعلام: «مذهب افیون توده ها است، خط نسخ بر روی تمام مذاهب کشیده است و در عین حال دوا سبه ، بسوی ترقی و تکامل پیشروی میکند!؟ آری درد نیای کنونی همه چیز عوض شده است و طبعاً مذهب هم اگر روزگاری در پیشرفت تمدن نقش عمده ای ایفا میکرد است ، امروز دیگر مهره هایش هرز شده است؛ درست ، حکم پلکان و نردبانهای قدیمی را دارد که در عصر ما جای خود را به آسانسورها داده اند و وجودشان در حال حاضر برای انسانهای متمدن ، ضرورتی بلکه نفعی ندارد ، خلاصه اینکه در تمدن کنونی ، مذهب يك امر ارتجاعی و کهنه ای است که نسلهای پیشرو و متجدد و تازه بدوران رسیده؛ از آن بیزار و متنفرند و احکام و قوانین آن

(۱) سیر حکمت در اروپا صفحه ۱۲۷ جلد دوم

۳۰۲ - روزنامه کیهان شماره ۷۳۰۸

را زیر پا میگذارند .

این همان شبهه‌ای است که کمابیش در ذهن بسیاری از جامعه‌شناسان و متفکرین اجتماعی وارد شده است و هر يك بنحوی آن را بیان داشته‌اند: ساموئیل کئنیك می‌نویسد: « بسیاری از دانشمندان چنین تأیید کرده‌اند که مذهب همواره مخالف علم بوده و از پیشرفت تحقیقات علمی جلوگیری کرده است » (۱) در سه صفحه بعد می‌نویسد: « گذشته از این همواره مذهب جنبهٔ ابهام داشته و دستورات متضادی صادر کرده است ، فی المثل از جنگ و صلح ، ثروت و فقر و فحشاء ، تواضع و تکبر ، در آن واحد ، ستایش کرده است و بعلاوه در برخی از موارد ، آدم‌خواری ، کشتن سالمندان ، خودکشی ، زنا با خویشان نزدیک ، بردگی را مباح دانسته و اقسام مالکیت و ثروت اندوزی را تشویق کرده است و بطور کلی کمتر فساد و تبه‌کاری است که مذهب در برخی از موارد ، جداً به تشویق آن مبادرت نجسته باشد و بنا بر این مذهب هرگز سرمشق اخلاق نبوده است » همچنین از « بلاکمار » و « جیلن » نقل می‌کند که: « مذهب اعم از محافظه‌کار و یا حزبی پیوسته کوشیده است از تلاش مردم عامی برای کشف حقیقت جلوگیری کند و حقایق نوین را از آنان مستور سازد ، مذهب بود که گاليله را ناگزیر ساخت ، چشم از اکتشافات بزرگ علمی خود بپوشد ، مذهب بود که از پیشرفت علم جلوگیری کرد و دانشمندان را از تحقیقات آزاد بازداشت و تملیلات دموکراتیک مردم را خفه کرد... » (۲) **هاری المر-**
بارنش « می‌گوید : « هنگامی که بین مذهب اساسی و علوم جدید اختلاف و تضاد شدیدی وجود داشته باشد ، مذهب هرگز با اصول انسان دوستی منطبق

(۱) جامعه‌شناسی ساموئیل کئنیك صفحه ۳۱۷

(۲) جامعه‌شناسی ساموئیل کئنیك صفحه‌های ۲۱۷ و ۲۲۰

نخواهد بود زیرا انسان دوستان مذهبشان را بر اکتشافات علمی استوار کرده‌اند» (۱)

چنین به نظر می‌رسد که مهم‌ترین و عمده‌ترین گفته‌ها را در پیرامون تخطئه مذهب؛ نقل کردیم و بیش از این احتیاج به پژوهش و بررسی نداریم. همانطوری که از اول قول داده‌ایم، ما ناچاریم دور از تعصب، درباره این مطالب، داوری کنیم؛ تا معلوم شود که از میان این عقاید ضد و نقیض، کدامیک درست و کدامیک خطاست، یا اینکه اصولاً هیچ‌یک از اینها غلط نیست بلکه هر کدام نسبت به مذهب یا مذاهب خاصی وحتى نسبت به برخی از محیطها درست است.

پاسخ اصولی و کلی

در درجه اول می‌توانیم یک پاسخ اصولی و کلی، به‌مه عقاید مخالف مذهب؛ بدسیم و در حقیقت از «مذهب» و نه «مذهب خاص» دفاع کنیم، سپس بایک نگاه اجمالی به «تعلیمات عالیة اسلام» با مخالفان مذهب - که بطور قطع منظورشان اسلام نبوده - همصدا شویم و بسیاری از مذاهب را «افیون توده‌ها» معرفی کنیم.

تمدنی که مخصوصاً ما شرقیهارا مبهوت و حیران ساخته است، در حقیقت تمدن نیست؛ زیرا با آنچه خود دانشمندان غرب معتقدند سازگاری ندارد؛ آنها عامل اصلی و عمده تمدن را اخلاق و قانون می‌دانند؛ با کمال تأسف از دنیای امروز بتمام معنی فاقد آن است، دنیائی که برای نجات یک بیمار، از قلب مصنوعی و قلب مرده استفاده میکنند و باز از مرگ طفلی که پس از عمل جراحی قلب، می‌میرد، اظهار تأسف میکنند! (۱) دنیائی که برای جلو-

(۱) جامعه‌شناسی ساموئیل کثنیک صفحه‌های ۲۲۰ و ۲۱۷

گیری از تعدی و ستم ب حیوانات، «جمعیت طرفداران حمایت از حیوانات!» را تشکیل می دهد و بالاخره دنیائی که با تشکیل سازمانهای نظیر: «سازمان ملل و صلیب سرخ و بین المللی»، و «کنوانسیون اروپائی حقوق بشر» خود را حامی مظلوم و دشمن ظالم قلمداد میکند، شاهد مرگ هزارها بی پناه و درمانده ویتنامی است که شب و روز از «ینک دنیا!» بمب؛ خمپاره انداز، سلاحهای مدرن و... برای آنها بارمغان می آورند و بر سر آنها آتش میبارند، فریاد مظلومانه هزارها عرب فلسطینی که محکوم حکومت غاصب و متجاوز و نوظهور محدودی یهود بی همه چیز هستند؛ در فضای جهان طنین انداز است، بنا بگفته روزنامه کیهان «۳۰۰ میلیون نفر از تبعیض نژادی رنج می برند» (۱) آیا باز هم میتوان دم از تمدن و پیشرفت آن زد؟! .

روزنامه کیهان بمناسبت «هفته حقوق بشر» و بمناسبت «یکشنبه ۱۹ آذر ۶۶، بیستمین سالروز اعلامیه جهانی حقوق بشر!» در پاسخ این سؤال که: «آیا بشر حقوقی هم دارد؟» می نویسد: «پاسخ ستمکاران و جباران در برابر این سؤال آشکار است، زیرا آنها کسی را بشر نمیدانند که برای او حقی و حقوقی قائل باشند...» سپس می نویسد: «رژیم کودتایی یونان که هم از امضا کنندگان اعلامیه حقوق بشر و هم کنوانسیون مزبور است در چند ماه گذشته چنان شکنجه های غیر انسانی را نسبت بمظنونین سیاسی اعمال کرده که یکی از پزشکان پس از معاینه یکی از آن بیگناهان اعلام داشت که: «مادر و حشیری دست اجداد ما قبل تاریخ خود را از پشت بسته ایم!» برای باز جوئی از زنان مظنون؛

آنها را برهنه کرده و بامناقش دانه دانه ، موهایشان را می کنند ؛ تا آنها را باعتراف ؛ وادارند، چشم زنان و مردان را می بندند و باصحنه سازی از اعدام فرضی آنها را باعتراف و امیدارند . . . علت اینکه همه دولت‌های اروپایی يك زبان عليه نقض اعلامیه حقوق بشر به یونان اعتراض نمیکنند این است که می ترسند « **ایجاد سابقه** » شود و اگر فردا خودشان در شرایطی مخالفان سیاسی را بجهت بزندان افکندند مورد اعتراض قرار نگیرند . . .

از جمعیت ۳۰۰۰ میلیون نفری عالم در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر را اقلیت‌هایی تشکیل میدهد که بسیاری از آنها در بیشتر ممالک عالم، از تبعیض نژادی بصورتی رنج می برند . . . اگر اقلیت‌های دیرینه عالم یهودیان ، سرخ پوستان و سیاهان امریکایی بودند ، از بعد از جنگ تاکنون جماعات زیرین هم در زمره اقلیتها درآمده اند : عشایر فیلی در جنوب سودان ، مردم آسیایی در آفریقای شرقی ، قبایل « ناگاد » و « میزو » در هند ، تامیل هادرسیلان . . . اعراب در اسرائیل ، کردها در عراق ، ایووا در نیچریه . . .

با توجه مختصری باوضاع درهم ریخته عالم ؛ انسان بیاد ضرب المثل قدیمی لاتینی : « **انسان گرک انسان است!** » (۱) می افتد گویا **این ضرب المثل هنوز هم کهنه نشده و شاید** باین زودی ها هم کهنه نشود راستی اگر تمدن این است اف بر این تمدن ! و صد رحمت بر آن تو حش ! تمدن واقعی هنگامی باوج خود می رسد که وجدان انسانی زنده و نیرومند شده باشد ؛ انسا نهایی که از يك پیکر هستند و « **در آفرینش زيك و هرند** » بمرحله ای برسند که همانند يك پیکر - که چون روزگار عضوی از آن به درد آورد « **دگر عضوها را نماید** » قرار « **شريك غم و شادی یکدیگر باشند** .

(۱) Homo - Homini - Iupus نقل از جامعه شناسی پرفسور

زیادهم نباید باین تمدن پوشالی خوشبین بود؛ البته منظور این نیست که باید کاملاً از آن بدبین بود؛ باید بجنبه‌های مثبت آن بدیدۀ تحسین و اعجاب نگریست، و جنبه‌های منفی آن را با بانگرانی و اضطراب؛ مورد بررسی قرارداد؛ دردنیای ما امن و اطمینان و آسایش خاطر از بشریت، رخت بر بسته‌است، هر روز از گوشه و کنار جهان؛ شعله‌های آتش جنگ گرم و سرد، زبانه می‌کشد، بازار آدمکشی و استعمار و استثمار ملل ضعیف، گرم و پرمشتری‌است، چاره‌ای نیست، یا باید این تمدن بخودی‌خود از بین برود و نابود گردد، یا مسیر خود را عوض کند و از کارهایی که وجدان انسان را ناراحت می‌کند، دست بکشد، راستی آیا باز هم تصور می‌کنید بدون اتکای بمذهب و ایمان بیک نیروی مافوق طبیعت؛ وقوع چنین مرحله‌ای امکان پذیر است؟!

از همه اینها که بگذریم؛ یکی از گرفتاریهای بشر مسئله گشودن راز سر بمهر آفرینش است، نه تاریخ بمعنی حقیقی و نه علم «این معمار انگشوده اند و نگشایند!» حتی خود بشریت که عمرش از نیم میلیون سال تجاوز نمی‌کند تاریخش بر ما مجهول است، فقط از پنجهزار سال پیش که خط اختراع شده است بمقدار خیلی کم، می‌توانیم سوابق زندگی او را مورد مطالعه قرار دهیم، بقیه در اعماق ظلمات غرق شده است؛ لکن مذهب؛ هم از راه احساس و هم از راه تعقل، کوشیده است تا ما را بر آفرینش آگاه گرداند، بقول «اوون پالو»؛ «فایده مذهب برای جامعه بشری بقدری بوده است که اگر مذهبی در عالم وجود نداشت انسان از برای مصلحت خود، باید چیزی شبیه بان اختراع کند (۱) نویسنده مذکور

(۱) - کتاب «انسان در تکاپوی تمدن» ترجمه محمد سعیدی صفحه

پس از ذکر این قسمت فوایدی که مذهب برای بشر دارد می‌شماردومی گوید:

« یکی از نکاتی که از قرن‌ها پیش بوسیلهٔ مذهب بانسان آموخته شده و هنوز بسیاری از مردم آن را قبول دارند؛ این است که جهان بر حسب تصادف بوجود نیامده و خلقت آن بر طبق نقشه‌ای انجام یافته است؛ پس منظوری از آن در نظر بوده و این منظور هم خیر و خوبی بوده است نه شر و بدی ! . . .

نکتهٔ سوم اینکه مرگ سر منزل مقصود و مقصد نهایی حیات انسانی نیست چهارم آنکه مجاهدهٔ انسان در طریق اخلاق، ارزنده تر از مجاهدهٔ او در راه علم و دانش است، بعبارة اخری اگر کسی وظایف اخلاقی خود را در عالم بخوبی انجام دهد و پس از آنکه از نعمات این عالم استفاده کند، استفاده برساند و بجای آنکه همه چیز را برای خودش بخواند، از خودش هم برای دیگران مایه بگذارد، این چنین کسی بیشتر منظور غائی آفرینش را انجام داده است، تا آن کسی که مثلاً مادهٔ شیمیائی جدیدی را کشف کند یا قطعهٔ موسیقی شیوایی را تدوین نماید، همین نکته موجب آسودگی خیال و تسلائی خاطر فرزند آدم میشود زیرا بدیهی است که جز محدودی در این عالم نمیتوانند ماده‌ای کشف کنند یا قطعه موسیقی بسازند، تا با آن دلخوش باشند (۱).

جالب این است که مذهب نیز دوشادوش پیشرفت و تکامل تمدن؛ همواره رویتکامل رفته و از کثرت، بوحدت گرائیده است، انسانهای اولیه، خدایان بسیار می‌پرستیدند، یونانیان که وارث تمدن کهنسال شرق هستند، فقط چند خدا بیشتر نداشتند یهودیان و مسیحیان را مگر برای پرستش يك خدا؛ هموار ساختند و اسلام بصورت تکامل یافته یکتاپرستی ظهور کرد؛ جالبتر اینکه تمام مذاهب از شرق ظهور کرده‌اند، مذاهب خاور نزدیک؛ از قدیم با روپارفته و مذاهب خاور دور از سالهای اخیر که غرب با خاور دور؛ رابطه

(۱) کتاب «انسان در تکاپوی تمدن» ترجمه محمد سعیدی صفحه ۶۲۳ و ۶۱۴

برقرار کرده و باروپارفته است (۱)، این مطلب نیز بخوبی ثابت میکند که مذهب یکی از عوامل تمدن است و از آن جدا نیست.

نگاهی به تعلیمات عالیة اسلام

برای دفاع از قوانین اسلامی، مسلماً نیازمند به بحث مفصل تری هستیم و شاید هم در فرصتهای دیگر این موضوع را تعقیب کنیم لکن برای اینکه برخی از اقوال دانشمندان جامعه‌شناس را بی جواب نگذاشته باشیم؛ ناچاریم این مقاله را بیک بررسی اجمالی در باره اسلام؛ پایان دهیم.

آئین اسلام در محیطی طلوع کرده که سراسر آن را فساد و انحطاط فرا گرفته بود، بهای گو ناگونی که برخی آنها را شریک خدا می دانستند و برخی دیگر، آنها را وسیله تقرب بخدا می دانستند، مورد توجه مردم بود؛ گروهی بطور کلی منکر خدا و تمام مسائل ما بعد طبیعی بودند و زندگی را جز همین زندگی مادی، نمیدانستند، گروهی دیگر خدا را قبول داشتند ولی حیات بعد از مرگ و معاد را منکر بودند، دسته‌ای هم با اینکه خدا و معاد را قبول داشتند، منکر رسالت و نبوت بودند، اعتقاد به تناسخ نیز طرفدارانی داشت، معتقد بودند که در باطن افراد ماری است که هرگاه گرسنه و تشنه میشود، صاحب خود را ازیت میکند، این ماری همان روح او بود، شاعری برقیب خویش می گوید: «ای عمر و اگر دست از فحش و توهین، نسبت بمن برداری، اینقدر ترامی زخم که آن مار کذائی بگویند: «آیم دهید» زنی بنام «لیلای اخیلید» بقبری سلام کرد، طولی نکشید که ماری از قبر بیرون آمد و شترش را رام داد و افتاد و مرد؛ گفتند: این همان روح صاحب قبر بوده که بسراغ لیل آمده و او را نزد میت برده تا همسر او باشد (۲) گاهی چند برادر، فقط یک زن می گرفتند،

(۱) کتاب «انسان در تکاپوی تمدن» ترجمه محمد سعیدی صفحه ۶۲۳ و ۶۲۴

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول صفحه ۱۱۷ تا صفحه ۱۲۰ چاپ جدید .

شبهای برای برادر بزرگتر بود؛ روزها هم هر کس پیش زن می رفت، عصای خود را بر در خانه می گذاشت تا دیگران وارد نشوند؛ دخترها را وحشیانه زنده بگور می کردند، هر گاه مردی می مرد که دارای چند زن بود، پسران او زنهای را بعنوان ارث، بین خود تقسیم می کردند، همین پسرها بخواهر؛ ارث نمیدادند، زیرا نمیتوانست در میدان جنگ حاضر شود و شمشیر بزند، بلکه او را هم مثل سایر ترکه میت؛ تقسیم می کردند و هنگام شوهر دادن، او را مثل يك متاع، می فروختند و از قیمت آن استفاده می کردند! زنهای بی شماری می گرفتند و هر گاه نمیخواستند بدون هیچ دلیل، رهایش می کردند، بازار بی عفتی گرم بود، زنان بدکار، بطور رسمی مشغول انجام کارهای ناشایسته بودند و پرچمهای متعدد؛ بر در خانه خویش نصب می کردند دزدی و غارتگری و چپاولگری و قتل و کشتار همه جار و اج داشت، قانونی نمی شناختند، وقتی کسی می مرد، يك شتر بر سر قبرش می بستند و اینقدر شتر بی زبان را آتش و گرسنه نگاه می داشتند که جان می سپردا معتقد بودند که يك پرنده، از درون شتر خارج میشود، او واسطه میان میت و بازماندگان اوست، تمام اطلاعات مربوط به بازماندگان، وسیله این پرنده؛ به میت می رسد و هیچگاه قبر میت؛ را ترك نمیکند؛ تنهای مختلف و متعدد مورد احترام و پرستش بودند، هر قبیلله ای دارای بتی بود، این بتها بر دیوارهای کعبه آویخته بودند، فقط بت قریش که بزرگ قبایل عرب بود، بر بام کعبه گذاشته بودند، از علم و مدرسه در هیچ شهر و قصبه ای خبری نبود، هر گاه باران نمی آمد، تعدادی چوب بدم گاوی می بستند و او را بر سر کوهی می بردند و چوبها را آتش می زدند، گاو بیچاره می سوخت و نعره می زد؛ نعره گاو بجای رعد و آتش بجای برق حساب می کردند و از این رعد و برق مصنوعی انتظار باران و رعد و برق طبیعی داشتند،

هرگاه مرضی میان شترها پیدامی شد؛ یک شتر سالم داغ می کردند تا شترها خوب شوند! هرگاه گاو ماده ای آب نمی خورد، گاو نر را چوب می زدند تا گاو ماده آب بخورد! وقتی وارد دهی می شدند بخاطر ترس از او بایادبو، در برابر دروازه ده؛ ده بار صدای الاغ می دادند، اگر کسی بجداش گلودرد میگرفت، تعداد زیادی آویزه های جادویی باومی آویختند تا شفا یابد و (۱)

« **میسو جول لایوم** » می گوید: « عربها در شرابخواری افراطی- کردند و بقمار بازی مباحات می کردند، مرد هر چه میخواست زن میگرفت و هرگاه میخواست طلاق میداد. این زنان بیوه جزء ترکه مرد حساب می شدند و بعد از میت، فرزندان وی آنها را بزنی می گرفتند، اسلام همه این رسمها را برانداخت » (۲)

نامبرده در خاتمه سخنان خود می گوید: « در همین دوران تاریک بود که از میان همین مردم، محمد بن عبدالله در ۵۷۰ میلادی تولد شد « فرید وجدی می نویسد: « چون پیامبر اسلام مبعوث شد؛ از همین قبیله های عرب که در کشمکش و اختلاف بسر می بردند و هیچگونه وحدت و هماهنگی در میانشان حکمفرما نبود، ملتی واحد که دارای هدفی واحد و پایه های ادبی و روابط اجتماعی بودند؛ بوجود آورد، در آنها همتی بلند پدید آمد که هدفهای عالی را تعقیب کنند و قانونی برای آنها وضع کرد که حکومت

۱ - مطالب بالا از شرح نهج البلاغه ابن الحدید صفحه ۱۱۷ تا ۱۲۰ جلد اول چاپ جدید و مکتب اسلام شماره دوازدهم از سال هشتم و دایرة المعارف فرید وجدی ذیل ماده عرب، و مجله زن روز شماره ۱۱۲ مقاله آقای مطهری نقل شده است برای اطلاع بیشتر بمنابع مذکور و کتاب محمد پینمبری که از نو باید شناخت مراجعه شود.

(۲) دائرة المعارف فرید وجدی ذیل ماده «عرب»

ترقیخواہ آ نہارا تحت کنترول درآورد ؛ طی مدت ۸۰ سال بقدری این دولت ترقی کرد کہ دولت روم ، طی ۸ قرن این همه ترقی نکرده بود (۱)

علامه « **درابر** » در کتاب « **جنگ میان علم و دین** » می گوید:

« پس از وفات محمد ، کتب علمی یونانی به سریانی ترجمه شد، تا فقط علما از آن استفاده کنند ، زیرا این کتب مشحون از اوہام و خرافاتی در پیرامون آلہٴ یونان بود و چون منصور بخلافت رسید ، بغداد را پایتخت خود قرار داد و در توسعه علم ہیئت و تأسیس مدارس طبی و دینی کوشید، هر و ن الرشید نیز همین رویہ را تعقیب کرد و دستور داد کہ در سراسر مملکت ، مدارس در کنار مساجد بسازند ، ولی عصر شکوفا شدن غنچہٴ دانش ، در قارہٴ آسیا ؛ دوران خلافت مأمون است ، او بغداد را مرکز علم و دانش قرار داد، کتب بی شماری در آنجا جمع کرد و علما مقرب درگاہ او شدند و حداکثر احترام برای آنها قائل شد ؛ بعد از آنی کہ مملکت تقسیم شد و آسیا بدست عباسیہا و مصر بدست فاطمیہا و اسپانیا بدست امویہا افتاد این ذوق سلیم علمی همچنان حفظ شد » (۲)

علی (ع) در بارہٴ مردم روزگار قبل از اسلام میفرماید: «آنها ملتہائی متفرق با ہوسہای پراکنده و راهہای گوناگون بودند کہ گاہی خدا را بخلق شبیدہ میکردند و گاہی بالحادی گرائیدند و گاہی توجہشان بچیزہای دیگری غیر از خدا بود » (۳) ولی پیامبر اسلام بکبارہ بروی تمام اوہام و خرافات، خط نسخ کشید و از میان ہمین مردم گمراہ و دور از تمدن مردمی متمدن و روشنفکر و قومی فعال و بیدار و ہشیار تربیت کرد، بیشتر مخالفتہا بخاطر این

(۲۰۱) دائرۃ المعارف فرید و جدی ذیل مادہ «عرب»

(۳) نہج البلاغہ ابن ابی الحدید جلد اول صفحہ ۱۶ چاپ جدید

بود که مردم در شرایط جدید، زندگی خود را در معرض خطر میدیدند و رباخواران منافع خود و صاحبان مقام و ریاست، موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، « زعمای آنها دانسته بودند که یکی از هدفهای اساسی که در اسلام دنبال میشود، وحدت، نه تنها وحدت کلمه در دین؛ بلکه وحدت مسلمانان؛ از هر طایفه و قبیله و تمرکز امور و شؤون مسلمین در قطب مرکزی و متشکل: دن هم‌زیر یک، لواویک، پرچم باشعار « لا اله الا الله » است (۱)

در این انقلاب دینی افکار دیگرگون شدند، توجه بعلم در ردیف بهترین عبادات درآمد، قرآن با کمال صراحت اعلام کرد که: « خداوند درجات مردم عالم و مؤمنان را بالامی برد» (۲) و در جای دیگر فرمود: « آیا تصور میکنید مردم نادان با مردم دانا برابر هستند؟! (۳) بمردم تازه بیدار شده فرمود: « شما بر لبه پرتگاه سقوط و نیستی قرار گرفته بودید و خداوند شما را راهی بخشید» (۴) بآنانی که بوئی از وفا و صمیمیت بمشامشان نخورده بود و هرگز بمفهوم صحیح انسانیت واقف نشده بودند فرمود: « شما به برکت نعمت رسالت الهی از شب تیره و ظللمانی توحش و بیدادگری، داخل در صبح روشن و فرخ بخش برادری و اخوت گردیدید» (۵) حفظ جان و مال و ناموس افراد اجتماع از وظائف عمده و اصلی گردید، در حقیقت طلوع اسلام آغاز یک دوره رنسانس واقعی است، انسانها بار دیگر قدم بعرصه زندگی میگذارند و از نو بیاد تجدید افتخارات پیشین خود می‌افتند، دیگر اثری از آداب و رسوم کهن باقی نمی‌ماند همه چیز زیر و رو میشود؛ آئین نو؛ اجتماع نو؛ فکر نو؛ آداب و رسوم نو بارمغان می‌آورد، در هیچ دوره‌ای چنین انقلابی در هیچ اجتماعی سابقه

(۱) روزنامه کیهان مورخه ۲۲/۹/۴۶ (۲) المجادله آیه ۱۱

(۳) الزمر آیه ۹ (۴-۵) آل عمران آیه ۱۰۳

در نظر اسلام، کشتن انسان، گناه بزرگ و غیر قابل بخشش محسوب میشود؛ حتی کسانی که فرزندان خود را از ترس فقر؛ میکشند، مورد نکوهش شدید قرار گرفتند، زناکاری از گناهایی است که مرتکب آن باید یکصد شلاق در انتظار مردم بخورد، ثروت اندوزی در نظر اسلام تا آنجا رواست که بقیمت فقر و ناتوانی دیگران، تمام نشود، اسلام با وضع احکامی نظیر خمس و زکوة، جلوتورم ثروت را گرفته است؛ مبارزه با بردگی در سرلوحه مبارزات اسلامی علیه کج رویهای انسانها قرار گرفته بود، ولی مشکل این بود که اگر یکباره «**لغو قانون بردگی**» را اعلام میکرد، خود بردگان، آماده پذیرفتن آزادی و آغاز زندگی مستقل نبودند، ناچار با تشویق مردم بازاد کردن بندگان و قرار دادن آزادی یک برده، در برابر روزه خواری و قسم ناحق و ظهار و... راه را برای تأمین آزادی بردگان، هموار گردانید، با اینهمه ملاحظه می کنیم که آقای ساموئیل کثیک در کتاب جامعه شناسی خود با کمال پروائی میگوید: «**مذهب؛ هرگز سرمشق اخلاق نبوده است!**» و از طرفی ملاحظه می کنیم که پیامبر اسلام فرمود: «**من برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شدم!**» صلح رحم دستگیری نیازمندان؛ عیادت بیماران، تشییع جنازه، تسلیت به بازماندگان میت، احترام به پدر و مادر، احترام به معلم؛ ادب نسبت به پیر مردها و پیرزنها، محبت به همسران، محبت بفرزندان، دید و بازدید، دست دادن و سلام کردن و احوالپرسی کردن و در بر گرفتن دوستان و صدها احکام اخلاقی بسیار ارزنده از چیزهایی است که مطالعه قرآن و احادیث و اخبار اسلامی ما را بدان تشویق میکنند؛ حتماً نویسنده مذکور منظورش اسلام نیست و شاید هم از وجود چنین مذهب زنده و پایداری غافل بوده است، اینها همه

چیزهایی است که اسلام انسانها را بسوی آن دعوت میکند ، در این صورت بدون شك ، راه برای پیشرفت آن هموار است و همین معنویت و تطبیق اسلام با خواست انسانهاست که طی یکهزار و چهارصد سال ، ششصد ملیون پیرو ، پروانه وار اطراف آن گرد آورده است و روز بروز هم بر تعداد پیروان آن افزوده میشود .

باش تا صبح دولتت بدد ، کاین هنوز از نتایج سحر است

دنباله این بحث راتحت عنوان «نقش روانی مذهب» در شماره بعد

مطالعه خواهید فرمود .

غذاهائی که تولید یبوست میکند

الکل- گوشتهای گاو- خوک و بز و خرگوش- ماهیهای بزرگ و کنسروهای ماهی- چاشنیهای مصنوعی، خامه- آردهای نرم که سبوس آنها گرفته شده است و شوکلات و شیر جوشیده- پنیرهای فاسد و کهنه- شیرهای غلیظ قنددار ، شیرینیها- روغنهای تقلبی پیه دار- نان سفید- بیسکویتها- رشته فرنگی- سیب زمین سرخ کرده- نخود با قلا و باقلای چیتی و لوبیا- انواع ساندویچها- موز خام و پخته- سفیده زرده تخم مرغ (طب خانواده)